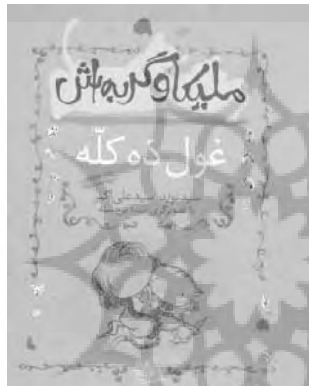


# غول‌ها

## هیچ وقت گم نمی‌شوند

سیده ربابه میرغیائی



مجموعه کتاب‌های ملیکا و گربه‌اش

عروسی گربه‌ی ملیکا با خانم مگس و سه قصه‌ی دیگر (جلد اول)

غول ده کله و سه قصه‌ی دیگر (جلد دوم)

ماشین گربه باک نداره و سه قصه‌ی دیگر (جلد سوم)

نویسنده: سیدنوید سیدعلی‌اکبر

تصویرگر: لیسا برجسته

تعداد صفحه: ۵۲ صفحه، ۶۴ صفحه، ۵۲ صفحه

بهای هر جلد: ۲۵۰۰ تومان

ناشر: واحد کودک مؤسسه‌ی نشر افق (کتاب‌های فندق)

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

«ملیکا و گربه‌اش» مجموعه‌ای سه‌جلدی از داستان‌های کوتاه «سیدنوید سیدعلی‌اکبر» است. نویسنده این نام را برای عنوان مجموعه‌ی تازه‌اش انتخاب کرده است برای این‌که در داستان‌های او با دو شخصیت اصلی روبه‌رو هستیم؛ یکی دخترکی کوچک به نام ملیکا و دیگری گربه‌ی بَلا. سیدعلی‌اکبر در داستان‌های کوتاه این مجموعه تلاش کرده است برای مخاطب قصه بگوید و با درکی معصومانه، راوی خلوت‌های پُر از خیال کودکان باشد. نویسنده جدای این‌که شخصیت‌های داستانی خود را به خوبی می‌شناسد، احساس و اندیشه‌ی مخاطب خویش را هم می‌داند و از مهم‌ترین انگیزه‌ی او برای خواندن کتاب باخبر است. سیدعلی‌اکبر می‌داند کودک زمانی کتاب می‌خواند که آن را دوست داشته باشد و برای او هیچ چیزی بیش‌تر از سرگرم‌شدن اهمیت ندارد. مگر نه این‌که ارضای حس لذت‌طلبی تنها بهانه‌ی کودکان است برای انجام دادن کاری؟! برای آگاهی از دانایی



نویسنده کافی است داستان‌های ملیکا و گربه‌اش را خواند تا از دنیا دور و در رؤیا غرق شد. نویسنده با افسون قصه رؤیاهای تازه‌ای را به ذهن مخاطب می‌ریزد و او را تسکین می‌دهد و به آرامش می‌رساند. چرا تعجب می‌کنید؟ مگر نمی‌شود با خواندن چند داستان کوتاه از حال بد به حال خوب رسید؟ به یمن کلمات زندگی می‌تواند حتی در یک لحظه کمتر زشت و کمتر اندوه‌زا باشد.<sup>۲</sup> سیدعلی اکبر با قصه‌های شوخ و شیرین خود طعم شادی را به مخاطب می‌چشاند و با شیوه‌ی بیان جذاب و ماجراهای دل‌نشین خواننده را با ملیکا و گربه‌اش همراه می‌کند. این نویسنده‌ی جوان (۲۷

ساله) که پیش‌تر با داستان «بچه‌غول باید توی مدرسه بماند»<sup>۳</sup> در هشتمین جشنواره‌ی مطبوعات کودک و نوجوان (دی ماه ۱۳۸۶) دیپلم افتخار را کسب کرده است، در مجموعه‌ی ملیکا و گربه‌اش نیز خود را به‌عنوان نویسنده‌ی خلاق مطرح می‌کند. ادبیات سیدعلی اکبر بازتاب آرزوها و رؤیاهای، اندیشه و احساس کودکان است. او مبدع افسانه‌های جدیدی است که در آن‌ها کودک امروزی به‌همراه موجودات وهمی و جادویی و اساطیری حضور دارد؛ از گربه و خانم مگس و آقای یخچال گرفته تا سیمرغ و ازدها و غول‌ها. لطفاً تعجب نکنید و نپرسید «مگه حالا هم غول پیدا می‌شه؟!» برای این که ممکن است ناگهان صدای کلفتی را بشنوید که می‌گوید: «غول‌ها هیچ‌وقت گم نمی‌شن.»<sup>۴</sup>



\*\*\*

ملیکا، شخصیت داستانی سیدنوید سیدعلی اکبر دخترکی است خیال‌پرداز که رؤیا را از آسمان ذهن دست‌چین می‌کند و به بازی و زندگی‌اش می‌ریزد. او جان داستان است و بهانه‌ای تا نویسنده از دریچه‌ی ذهن او ممکن و ناممکن را درهم‌آمیزد. در این فرصت، مخاطب می‌تواند لم بدهد گوشه‌ای و مُدام از رؤیایی به خیالی و از خیالی به رؤیایی دیگر برود و پیامد متصل شدن به دنیاهای فراواقعی احساس خوشی داشته باشد. گربه شخصیت دیگر داستان است و در همراهی با ملیکا، که ویژگی‌های پسرپچه‌های پُرشینت بازگوش خوش‌زبان حاضر جواب را دارد. علاوه بر ملیکا و گربه، به تناسب طرح داستان، با هر قصه شخصیت (و یا شخصیت‌های) دیگری هم به این دو اضافه می‌شود که یا شخصیت‌های حیوانی هستند و یا اشیای سخن‌گو. شخصیت‌های حیوانی مانند سیمرغ، خانم مار، خانم مگس، ازدها، آقا کلاغه، آقا غوله، آقا سگه و آقا فیله. اشیای سخن‌گو هم مثل عروسک‌ها (عروسک میمون آبی، مار راه‌راه سبز و سفید عینکی، خرس خیلی بزرگ) یا آقای پاک‌کن، ماشین قرمز، چسب‌های دوقلو، شازده‌ی گلابی‌ها و آقای یخچال. شخصیت‌پردازی خوب نویسنده باعث شده است تا ملیکا و گربه هر دو باور کردنی باشند و زنده. سیدعلی اکبر تصویر روشنی از شخصیت‌های داستانی خویش دارد و توانسته است با کم‌ترین جزئیات آن‌ها را به خواننده معرفی کرده و توجه و علاقه‌ی مخاطب را جلب کند. داستان نیز پیرامون شخصیت‌های اصلی شکل می‌گیرد و این موضوع خواننده را به پی‌گیری علاقه‌مند می‌کند. طرح هر قصه به گونه‌ای است که قهرمان کودک یا حیوان خانگی او با مشکلی روبه‌رو می‌شوند و درنهایت، از آن پیروز بیرون می‌آیند. شخصیت‌های اصلی (ملیکا و گربه) اهل عمل هستند و با قوه‌ی تخیل خود مشکل‌های ریز و درشت را حل می‌کنند و پایان هر قصه با شادمانی همراه است. هر شخصیتی نیز که وارد داستان می‌شود واقعی به‌نظر می‌رسد و احساس و ادراک انسانی دارد. برای نمونه اشاره می‌کنم به قصه‌ی «محاکمه‌ی آقا فیله» که در جلد سوم از مجموعه‌ی ملیکا و گربه‌اش چاپ شده است. در این داستان گربه درحالی که خیلی ترسیده است نزد ملیکا می‌رود و از او می‌خواهد برود و توی دفتر نقاشی‌اش را نگاه کند. می‌پرسید توی دفتر نقاشی چه خبر است؟ یک فیل آمده توی دفتر نقاشی گربه و حالا او دیگر نمی‌تواند حتی یک مورچه هم توی دفترش بکشد. گربه از ملیکا کمک می‌خواهد تا فیل را پاک کنند. ملیکا دُم فیل را می‌گیرد و گربه بالای سر فیل می‌رود تا دُم او را پاک کند، ولی فیل التماس می‌کند که او را پاک نکنند. و بعد، گربه و ملیکا چه می‌کنند؟ فیل را پاک نمی‌کنند؟ نه، گربه دهان آقا فیله را پاک می‌کند تا نتواند حرف بزند. بعد آقا فیله گریه‌اش می‌گیرد و اشک‌هایش مثل سیل راه می‌افتد و اتاق را هم آب برمی‌دارد و دست‌آخر، گربه و ملیکا راضی می‌شوند او حرف بزند و برایش کاغذ و مداد آورند تا حرف‌هایش را بنویسد و از همین‌جا محاکمه‌ی آقا فیله شروع می‌شود. گربه و ملیکا شروع می‌کنند به سؤال بیچ کردن آقا فیله. از دماغ دراز او شروع می‌کنند تا این که چرا او این قدر چاق است و آخرش هم به این نتیجه می‌رسند که دل‌شان نمی‌آید آقا فیله را پاک کنند و دهانش را هم دوباره می‌کشند و برای گربه یک دفتر نقاشی جدید می‌خرند.

سیدنوید سیدعلی اکبر برای نوشتن داستان‌های خود از موضوع‌های بکر و ناب استفاده کرده و با تخیل بی‌حد خویش جهان‌منازای را خلق کرده است که در آن‌جا «خیال با دنیای واقعیت متداخل می‌شود و در آن به زندگی خود ادامه می‌دهد.» او برای عملکرد شخصیت‌های انسانی و حیوانی قصه‌اش





زمینه‌سازی می‌کند و سپس، ماجرای تازه‌ای را روایت می‌کند. فضای فانتزی به او این امکان را می‌دهد تا در داستان‌هایش صدای آرزوهای کودکان را منعکس سازد. نویسنده با تخیل کودکانه بیگانه نیست و به دنیا از دریچه‌ی چشم کودکِ درون به شدت زنده‌اش می‌نگرد. سیدعلی‌اکبر با این توانایی در تخیل و قدرتِ روایت دست به آفرینش ادبی می‌زند و داستان‌هایی به‌یادماندنی با تصاویری بدیع خلق می‌کند که در آن شادی و روشنی بر تنهایی و تاریکی غلبه دارد. نویسنده فرایندهای ذهنی خویش را به خدمت گرفته و به خواننده کمک می‌کند تا او نیز برای سازگاری با محیط به رؤیا بیاویزد و با تجسمِ خلاق به تسکین خاطر دست یابد و این، غبطه‌برانگیز است.

برای نمونه به قصه‌ی «مار از مُدافتاده» اشاره می‌کنم که در جلد اول از این مجموعه چاپ

شده است. در این داستان ملیکا توی دفترش یک مار می‌کشد، اما گربه که بلد نیست مار بکشد، لگد می‌زند به دست ملیکا و دست ملیکا خط می‌خورد و شکم خانم مار باد می‌کند. ملیکا می‌خواهد شکم مار را پاک کند که گربه آقای پاک‌کن را برمی‌دارد و می‌گذارد توی جیب عقب شلوارش. ملیکا هم برای این که مار ناراحت نشود او را قشنگ رنگ می‌کند و این تدبیر دست‌آخر می‌شود بالای جان ملیکا. چرا؟ برای این که پوست خوش‌خط و خال مار شکم‌کنده خیلی قشنگ می‌شود و او خیلی به خودش می‌نازد. ملیکا هم مجبور است روزی سه بار دفترش را باز کند و از مار تعریف کند تا او را نیش نزند. برای همین ملیکا مُدام کابوس می‌بیند تا این که از گربه کمک می‌خواهد و با هم می‌روند یک درس حسابی به مار بدهند. اول مار را مسخره می‌کنند. مار می‌خواهد آن‌ها را نیش بزند، ولی بعد با خودش فکر دیگری می‌کند و به ملیکا التماس می‌کند تا درستش کند؛

خانم مار هی می‌خواست نیش‌شان بزند ولی پیش خودش گفت: «با نیش زدن که کار درست نمی‌شه. باید به کاری کنم که من رو از نو بکشن. رنگ لباس‌رو هم عوض کنن تا شیک بشم. خودم هم فکر می‌کردم از مُدافتاده باشم ها.»

اما، ملیکا و گربه برای خانم مار یک شرط می‌گذارند. چه شرطی؟

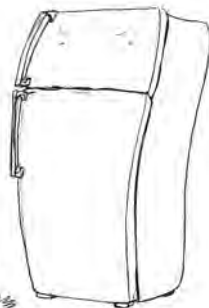
خانم مار شکم‌کنده‌ی خوش‌خط و خال با التماس و خواهش و گریه گفت: «تورو خدا، منو درست کنین. شکم‌رو پاک کنین. لباس‌رو هم عوض کنین.»

گربه گفت: «زرنگی؟! می‌خوای نیش مون بزنی?!»

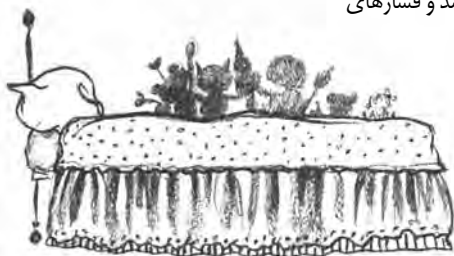
ملیکا گفت: «راس می‌گه. اون نیش‌ترو بذار گوشه‌ی کاغذ تا ما هم حرف‌ترو گوش کنیم.»<sup>۶</sup> خانم مار نیش را گوشه‌ی کاغذ می‌گذارد و گربه نیش را برمی‌دارد و می‌گذارد توی جیب عقبش و ملیکا هم صفحه‌ای را که خانم مار تویش است پاره کرده و مجاله می‌کند و از پنجره می‌اندازد توی خرابه‌ی پشت خانه و باقی ماجرا.

### گربه به سازده ملیکا گل تقدیم می‌کند

در زمانه‌ای که حتی ممکن، ناممکن به‌نظر می‌رسد سیدنویید سیدعلی‌اکبر در قصه‌های ملیکا و گربه‌اش از امکان‌های ناممکن صحبت می‌کند. «مهم‌ترین جنبه‌ی این ناممکن‌ها آن است که دست‌کم در دنیایی که ما واقعاً در آن منزل گزیدیم، یعنی خارج از محدوده‌ی متن، ناممکن و یا در بهترین حالت نامحتمل‌اند، و باوجوداین، در متن قطعاً رخ می‌دهند.»<sup>۷</sup> من دنیای داستانی سیدعلی‌اکبر را دوست دارم. چرا؟ به قول «پری نودلمن» «زیرا می‌بینم ممکن‌های بیش‌تر و متفاوت‌تر و جالب‌تری راه، نسبت به دنیایی که می‌دانم در آن گیر افتاده‌ام، روا می‌دارد.»<sup>۸</sup> نودلمن ادامه می‌دهد: «ناممکن را هنگامی به بهترین نحو دوست دارم که در محتوای ممکن‌ی که به استواری برجاست، رخ دهد و نیز هنگامی که آن روایت، که ناممکن در آن روی می‌دهد، نگرشی کاملاً واقع‌بینانه نسبت به آن داشته باشد.»<sup>۹</sup> سیدعلی‌اکبر نیز این‌چنین می‌گوید و معتقد است: «زیرساخت‌های رئالیستی قدرتمند، لازمه‌ی اصلی و کلیدی آفرینش متن فانتزی است. تمام گونه‌های مختلف نوشتن، اساساً روی زمین واقعی و رئالیستی می‌ایستند. نویسندگان پاهای‌شان را بر متن استوار می‌کنند. درک نادرست و ناتوانی در بازسازی رئالیستی جهان و جامعه، بزرگ‌ترین آسیبی است که یک متن فانتزی و یا طنزی با زیرساخت‌های اجتماعی را تهدید می‌کند.»<sup>۱۰</sup> و لابد از سر این اعتقاد است که مکان وقوع داستان در ملیکا و گربه‌اش این‌قدر ملموس و واقعی تصویر می‌شود و نویسنده به شخصیت‌های داستانی خویش در یک خانه‌ی معمولی زندگی می‌بخشد. ملیکا شبیه بیش‌تر کودکان اتاق کوچکی دارد با تخت‌خواب و اسباب‌بازی و دفتر نقاشی و... و مخاطب در این فضای به‌ظاهر آشنا‌ی خیلی عادی است که لذت زندگی و بهانه‌ی شادی را کشف می‌کند. نویسنده دغدغه‌ی معیارهای اخلاقی و آموزشی را ندارد و بیش‌تر تلاش کرده است اثری زیبا و لذت‌بخش خلق کند. هرچند که «کودکان و نوجوانان با مطالعه‌ی این آثار دنیای خیالی و نامحدودی در ذهن



خود به وجود می‌آورند و نسبت به سایر شیوه‌های زندگی هم می‌توانند خلاق فکر کنند.<sup>۱۱</sup> و مگر نه این که می‌گویند تخیل باعث رشد تفکر واگرا می‌شود و هم‌چنین می‌گویند: تخیل آرام‌بخش و تنش‌زا است. تخیل نیروی عشق و زندگی می‌بخشد و فشارهای زندگی را می‌توان به‌وسیله‌ی تخیل می‌توان از بین برد یا کم کرد و...<sup>۱۲</sup>



برای نمونه اشاره می‌کنم به قصه‌ی «ملیکا تب دارد» که در جلد دوم از مجموعه‌ی ملیکا و گربه‌اش چاپ شده است. در این داستان ملیکا بدجوری سرما خورده است و دائم هذیان می‌گوید. مادر ملیکا هم نمی‌گذارد گربه پیش او برود. آخر سرما خوردگی ملیکا واگیردار است، اما یک شب گربه یواشکی به اتاق ملیکا می‌رود. ملیکا از خواب می‌پرد و شروع می‌کند به هذیان گفتن و خیال می‌کند گربه شاهزاده‌ی رؤیاهایش است و از گربه می‌خواهد برای او قصه‌ای بگوید. گربه هم مجبور می‌شود از خودش قصه‌ای بسازد: «یکی بود یکی نبود. شاهزاده خانم ملکایی بود که مثل پنجه‌ی آفتاب از نور می‌تایید و گل‌های آفتابگردان باغچه‌شان عاشقش بودند و هر جا می‌رفت، نگاهش می‌کردند. دل گربه‌ای‌ام برایت بگوید که یک روز شاهزاده ملیکا مریض شد و...»<sup>۱۳</sup> گربه تعریف می‌کند که حال شاهزاده ملیکا با هیچ جادو و جنبلی خوب نمی‌شود تا این که یک آقای می‌گوید بالای

یک کوه خیلی بلند پشت ابرها یک گل صورتی هست که اگر ملیکا آن را بو کند، زود خوب می‌شود. وقتی هیچ پهلوان و جنگجویی نمی‌تواند آن گل را برای ملیکا بیاورد، گربه داوطلب می‌شود و با خوش‌گل‌ترین ماشین پدر شاهزاده ملیکا که کولر هم دارد و یک جفت کفش کوهنوردی و کوله‌پشتی پر از خوراکی، رهسپار کوه و بیابان‌ها می‌شود تا گل خوشبو را برای شاهزاده ملیکا بیاورد و...



### تو بگو آقا سیمرغ! مگه من با رستم نبودم؟

یکی دیگر از مزیت‌های ملیکا و گربه‌اش، زبان ساده و روایی آن است. نویسنده از واژه‌های آشنا و واقعی استفاده کرده است. سیدعلی اکبر خواننده را در نظر گرفته و در انتخاب کلمات متناسب با فهم کودک دقت کرده و واژه‌ها و عبارت‌های ساده که به‌طور عادی و راحت به ذهن می‌رسد را در متن جا داده و از توضیح غیرضروری دوری کرده است. نویسنده منظور خویش را با کم‌ترین کلمات و کوتاه‌ترین جملات نوشته است. این ویژگی باعث شده داستان ضرب‌آهنگ خوبی داشته باشد و سریع پیش برود. مانوراما یافا می‌نویسد «کودکان به‌خاطر طبیعت‌شان ناشکیبا هستند و داستان‌های طولانی آن‌ها را خسته می‌کند. آن‌ها می‌خواهند داستان سریع پیش برود و مایل‌اند به سرعت ورق بزنند تا ببینند بعد چه اتفاقی می‌افتد.»<sup>۱۴</sup> یافا هم‌چنین معتقد است گفت‌وگو یکی از عناصری است که کودکان را به پی‌گیری داستان ترغیب می‌کند. او می‌نویسد «اگر گفت‌وگو به‌نظرشان جالب بیاید و پر از نوید چیزهای هیجان‌انگیزی باشد که روی خواهد داد، مصمم می‌شوند تا کتاب را بخوانند. گفت‌وگو راه خوبی برای جلب توجه خواننده است. از راه گفت‌وگو شخصیت‌ها نقشه می‌کشند، صحبت و عمل می‌کنند و عنصر هیجان و ماجرا را به درون داستان می‌آورند.»<sup>۱۵</sup> به عقیده‌ی یافا گفت‌وگو «خصوصیات واقعی شخصیت‌های داستان را برجسته می‌کند. تعلیق ایجاد می‌کند. شرایط احساسی شخصیت را نشان می‌دهد. به وقایع سرعت می‌بخشد. روند طرح داستان را پیش می‌برد و داستان را می‌سازد. اطلاعات موردنیاز را منتقل می‌کند. توهم و خیال را وارد داستان می‌کند. و...»<sup>۱۶</sup>

سیدنوید سیدعلی اکبر نیز در داستان‌های ملیکا و گربه‌اش از گفت‌وگوهای طولانی پرهیز کرده است. شخصیت‌های داستانی او به پُرگویی نمی‌افتند و هر کدام لحن خودشان را دارند و به زبان خودشان حرف می‌زنند. از این‌رو خواننده آن‌ها را واقعی می‌پندارد و باور می‌کند؛ گفت‌وگوهایی شاد و جذاب که هم خواننده را سرگرم می‌کند و به خنده می‌اندازد و هم طرح داستان را پیش می‌برد. برای نمونه اشاره می‌کنم به شروع داستان «رستم کیه» که در جلد اول از این مجموعه چاپ شده است؛



«روزی سیمرغ داشت از بالای خانه‌ی ملیکا و گربه رد می‌شد. گربه از روی پشت‌بام برایش سوت زد. تا سیمرغ برگشت، گربه با تیر کمان مگسی زد توی کله‌ی سیمرغ. سیمرغ افتاد دنبال گربه. گربه فرار کرد و رفت توی اتاق ملیکا.

سیمرغ آمد تو و گفت: «حالا بخورمت بچه کوچولو! منو با تیر کمان می‌زنی؟ رستم هم نتونسته منو شکار کنه!»

گربه زد به ملیکا و یواش گفت: «رستم کیه؟»

ملیکا در گوشش گفت: «فقط می‌دونم زورش زیاده.»

گربه سینه‌اش را صاف کرد و گفت: «من خودم دو تا رستم‌رو حریفم. تازه روی ده تا فیل

می‌خورم. یه‌دفعه هم رستم داشت از زیر خونه‌مون رد می‌شد. با آب‌پاش مون، کله‌ی کچلش رو آب دادم، بلکه موهاش سبز بشه!»





سیمرغ غش کرده بود از خنده. برای امتحان هفت‌خوان رستم را می‌خواهد. گربه باز هم کم نمی‌آورد. جوابی در آستین دارد و می‌گوید «نمی‌گم که. می‌ری به رستم می‌گی، اونم یاد می‌گیره!»<sup>۱۸</sup>

نویسنده برای جذابیت متن از شوخی با رستم و سیمرغ اساطیری شروع می‌کند و بعد سربه‌سر غول‌های بدجنس قصه‌های پریان می‌گذارد و... وی با مبالغه «و یا حرف‌های دور از ذهن و حرف بعید زدن» خواننده را به خنده می‌اندازد و با ایجاد موقعیت‌های طنز فضایی شاد و پرنشاط می‌سازد. برای نمونه اشاره می‌کند به گفت‌وگوهای زیر که از قصه‌های «عروسی گربه‌ی ملیکا با خانم مگس»، «دست‌ها بالا» و «محاکمه‌ی آقا فیله» انتخاب کرده‌ام:



- گربه گفت: «زبونت رو گاز بگیر!» و دوید از توی انباری، مگس کش را آورد. یکی زد توی سر ملیکا تا حواسش بیاید سر جایش و چون دلش سوخت، یکی هم زد توی سر خودش.<sup>۱۹</sup>

- «آقا سگه طفلک از ترس جیشش گرفته بود. هی خودش را تکان می‌داد. گربه یک خودکار از ملیکا گرفت و رفت حساب آقا سگه را کف دستش بنویسد.»<sup>۲۰</sup>

- «گربه گفت: «خب، آقا فیله. اول بگو برای چی دماغت این قدر درازه؟» آقا فیله همان طوری که گریه می‌کرد با خط کج و کوله‌اش نوشت: «آخ... خه دستا... م نمی‌ره... سه... بس... سرم... تا... تا بخارون... نمش...»<sup>۲۱</sup>

جدای وجه زیبایی‌شناختی، ملیکا و گربه‌اش با رویکرد مخاطب‌محور نیز جذاب است. نویسنده هم به تقویت تخیل خواننده فکر کرده و هم سلیقه‌ی کودکان را در نظر گرفته است. ضمن این که او تلاش کرده تا با روایت داستان‌های پرماجرا مخاطب بیش‌تری را جذب کند. علاوه‌براین، مجموعه‌ی ملیکا و گربه‌اش از نظر ظاهری نیز طرح و اجرای خوش‌آیندی دارد. تصویرگر کتاب «لیسا برجسته» است که با طرح‌های سیاه و سفید خود به درک شخصیت‌های داستانی در مجموعه کتاب‌های ملیکا و گربه‌اش کمک کرده است.



### پی‌نوشت

- ۱ - کتاب ماه ادبیات کودک و نوجوان، شماره‌ی ۱۴۴، ص ۴۲
- ۲ - بورخس همیشه از این پرسش که «فایده‌ی ادبیات چیست؟» برآشفته می‌شد. او این پرسش را ابلهانه می‌شمرد و در پاسخ آن می‌گفت «هیچ‌کس نمی‌پرسد فایده‌ی آواز قناری و غروب زیبا چیست.» اگر این چیزهای زیبا وجود دارند و اگر به یمن وجود آن‌ها، زندگی حتی در یک لحظه کم‌تر زشت و کم‌تر اندوهناک می‌شود، آیا جست‌وجوی توجیه عملی برای آن‌ها کوتاه‌فکری نیست؟» به نقل از چرا ادبیات، ماریو بارگاس یوسا، انتشارات لوح‌فکر، ص ۱۶
- ۳ - انتشارات علمی و فرهنگی
- ۴ - غول ده کله، ص ۴۷
- ۵ - عروسی ملیکا با خانم مگس، ص ۲۵
- ۶ - همان، صفحه‌ی ۲۶
- ۷ - دیگرخوانی‌های ناگزیر، دکتر مرتضی خسرونژاد، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ص ۴۳۱
- ۸ - همان
- ۹ - همان، ص ۴۳۲
- ۱۰ - کتاب ماه ادبیات کودک و نوجوان، شماره‌ی ۱۳۵، ص ۱۸
- ۱۱ - ادبیات کودک و نوجوان (مفاهیم و کاربرد آن در فعالیت‌های تربیتی و اجتماعی)، فرشته عزب‌دفتری، انتشارات فرهنگ‌سبز، ص ۱۱۹
- ۱۲ - همان، ص ۱۱۷
- ۱۳ - غول ده کله، ص ۴۲
- ۱۴ - چگونه برای بچه‌ها داستان بنویسیم، مانوراما یافا، انتشارات سروش، ص ۶۱
- ۱۵ - همان
- ۱۶ - همان، ص ۶۲
- ۱۷ - عروسی ملیکا با خانم مگس، ص ۷-۹
- ۱۸ - همان، ص ۳۸
- ۱۹ - غول ده کله، ص ۶۱
- ۲۰ - ماشین گربه باک نداره، ص ۱۴

